

دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی

سال ۹، شماره ۲۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

بررسی نسبیت زبانی در ترجمهٔ رمان «الشحاذ» اثر نجیب محفوظ در دو موضوع اوقات شبانه روز و جنسیت

۱- علی سعیدآوی * ۲- سید هیمن مهدی **

۱- استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد مترجمی زبان عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲)

چکیده

تفاوت‌های فرهنگی بین جوامع مختلف و نگرش‌های گوناگون نسبت به دنیای پیرامون، نه تنها موجب تفاوت در آداب و رسوم و عادات می‌شود، بلکه در واژگان و ساختار دستوری زبان نیز تأثیرگذار است. این موضوع در زبانشناسی نوین تحت عنوان نسبیت زبانی مطرح و از آن به‌عنوان نظریهٔ ساپیر-وورف تعبیر می‌شود. ترجمه یکی از مباحثی است که می‌توان آن را در چارچوب نسبیت زبانی مورد بحث و بررسی قرار داد. مترجم به منظور هماهنگ‌کردن ترجمه خود با زبان مقصد باید تفاوت‌های واژگانی یا دستوری را مدنظر قرار دهد، چراکه عدم توجه به این تفاوت‌ها در دو زبان مبدأ و مقصد ممکن است باعث ابهام در ترجمه و یا حتی لغزش شود. در این جستار نویسندگان بحث نسبیت زبانی را در ترجمهٔ رمان الشحاذ یکی از آثار برجستهٔ نویسنده نامدار مصری، نجیب محفوظ در دو موضوع تقسیم اوقات شبانه‌روز و جنسیت مورد بررسی قرار داده‌اند. نمونه‌های ارائه شده در این جستار نشان می‌دهد که محمد دهقانی در برگردان برخی عبارات‌های حاوی اوقات شبانه‌روز و نیز ساختار جنسیت، نسبیت زبانی را مدنظر قرار نداده است و در نهایت باعث شده ترجمهٔ وی در برخی موارد مبهم و در مواردی دیگر دچار لغزش شود.

واژگان کلیدی: نسبیت زبانی، ترجمه، محمد دهقانی، نجیب محفوظ.

* نویسندهٔ مسئول (E-mail: a.saedavi@basu.ac.ir)

** E-mail: homan.mahdi@yahoo.com

مقدمه

ادگار مورن، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی می‌گوید: «انسان زبان را می‌آفریند و زبان به‌نوبه خود انسان را می‌آفریند» (۱۳۷۰: ۷۹). از بخش دوم سخن مورن می‌توان این‌گونه برداشت کرد که زبان بعد اجتماعی و فرهنگی انسان را شکل می‌دهد و افراد هر جامعه زبانی از دریچه زبانی که بدان سخن می‌گویند به جهان می‌نگرد. بحث زبان و تأثیر آن بر فرهنگ و اندیشه گویشوران در زبان‌شناسی تحت عنوان نسبیّت زبانی شناخته می‌شود.

براساس این نظریه، زبان هر فرد شبکه‌ای از مقولات را تشکیل می‌دهد که وی از طریق آن جهان را درک می‌کند. همچنین به‌وسیله همین شبکه زبانی، پدیده‌های گوناگون را مقوله‌بندی و تصور می‌کند (ترادگیل، ۱۳۷۶: ۳۲).

هر چند در قرن هجدهم، دانشمندانی مانند یوهان گوتفرید، هردر و ویلهلم فون هومبولت درباره نسبیّت زبانی و رابطه زبان و تفکر بحث کرده‌اند، اما بحث درباره نسبیّت زبانی به عنوان موضوع جدی به نظریات و آرای فرانس بواز بنیانگذار مردم‌شناسی در ایالات متحده برمی‌گردد. بواز در آمریکا با زبان‌های بومی بسیاری آشنا شد که با زبان‌های خانواده هند و اروپایی و نیز زبان‌های سامی بسیار متفاوت بودند. وی با مطالعه این زبان‌ها متوجه شد که سبک زندگی و قواعد دستوری از مکانی به مکان دیگر تفاوت دارد و در نهایت بدین باور رسید که «فرهنگ و شیوه زندگی انسان‌ها بازتابی است از زبانی که بدان سخن می‌گویند» (خجسته‌پناه، ۱۳۹۰: ۱۰).

پس از بواز، ادوارد ساپیر و لی وورف، مباحث نسبیّت زبانی را توسعه دادند و آن را به‌شکل یک نظریه کامل عرضه کردند. تا جایی که امروزه فرضیه نسبیّت زبانی با عنوان «فرضیه ساپیر- وورف» شناخته شده است. بنجامین لی وورف بر این باور بود که «دنیای پیرامون ما در زبان‌های مختلف به صورت گوناگونی منعکس می‌شود و انسان‌ها نه تنها در دنیای پیرامون و زندگی اجتماعی، بلکه در دنیای زبان مادری خویش زندگی می‌کنند» (کوندراتف، ۱۳۶۳: ۷۷). حال با توجه به اینکه زبان‌ها در برش‌بندی پدیده‌های گوناگون و نام‌گذاری آن‌ها باهم تفاوت دارند در نتیجه مترجم در برگردان آن از زبانی به زبان دیگر یقیناً با مشکلات و موانع زیادی روبه‌رو خواهد

شد. برخی از این موانع ناشی از اختلاف در ساختمان دستوری و برخی حاصل تفاوت در مقوله‌های واژگانی دو زبان است (باطنی، ۱۳۷۳: ۱۶۴).

در این جستار نویسندگان در نظر دارند مسألهٔ نسبیت زبانی را در ترجمهٔ رمان الشحاذ، اثر نجیب محفوظ مورد بحث و بررسی قرار دهند. این اثر را محمد دهقانی به زبان فارسی برگردانده و تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است.

با توجه به اینکه زبان عربی و فارسی از دو خانواده کاملاً مجزا هستند؛ یعنی عربی از خانواده زبان‌های سامی و فارسی از خانواده هند و اروپایی به‌شمار می‌رود در نتیجه تفاوت بین دو زبان در برش‌بندی مقوله‌های واژگانی و مقوله‌های ساختاری امری مسلم و طبیعی به نظر می‌رسد، اما با توجه به اینکه بررسی همهٔ مقوله‌های نسبیت زبانی در زبان عربی و فارسی از حوصلهٔ این مقاله خارج است، نگارندگان در نظر دارند از حوزهٔ واژگانی زبان به تقسیم‌بندی اوقات شبانه‌روز و از حوزه ساختاری به مسأله جنسیت پردازند و در نهایت به سؤال‌های زیر پاسخ دهند:

- عدم توجه به مقولهٔ نسبیت زبانی در تقسیم‌بندی اوقات شبانه‌روز و جنسیت چگونه باعث ابهام و یا لغزش در ترجمهٔ رمان الشحاذ شده است؟
- با توجه به تفاوت در برش‌بندی‌های زمانی در زبان عربی و فارسی، آیا مترجم توانسته است در مسأله اوقات شبانه‌روز، نسبیت زبانی را مدنظر قرار دهد؟

۱. پیشینهٔ پژوهش

تاکنون پژوهش‌های زیادی دربارهٔ نسبیت زبانی در مقایسهٔ دو زبان به عمل آمده است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

محمدرضا باطنی (۱۳۷۳) در کتاب «زبان و تفکر» که شامل مجموعه مقالاتی در زمینهٔ زبان‌شناسی است با ذکر مثال‌هایی از زبان انگلیسی سعی در شرح اهمیت مقولهٔ مهم نسبیت زبانی کرده و مشکلات ترجمهٔ آن به زبان فارسی را تشریح کرده است.

مریم نیلی‌پور طباطبایی (۱۳۸۷) در پایان‌نامه «نسبیت زبانی و ترجمه» به رابطه نسبیت زبانی و مشکلات ترجمه در سطوح مختلف زبانی و تفاوت بافت زبانی دو زبان فارسی و فرانسه از لحاظ فعل مجهول پرداخته است.

ابراهیم بدخشان و حسن آزموده (۱۳۹۱) در مقاله «بازاندیشی نسبیت زبانی با رویکرد شناختی و استناد بر داده‌های زبان فارسی» با دیدگاه زبان‌شناسی و روان‌شناسی زبان به بررسی رابطه فرهنگ و زبان براساس نظریه سایپر-ورف پرداخته‌اند.

نرمینه معینان (۱۳۹۲) در مقاله «تحلیل نظریه نسبیت زبانی در پرتو شواهد جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی» امکانات زبان و محدودیت‌های آن را در پرتو دیدگاه نظریه نسبیت زبانی به بوته تحلیل نهاده تا در پرتو شواهدی از حوزه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی زبان به بررسی ادعای این نظریه مبنی بر تأثیر زبان بر جهان‌بینی بپردازد.

علیرضا نظری (۱۳۹۶) در مقاله «تحلیل مقوله‌های نسبیت زبانی در عربی نسبت به زبان فارسی و تأثیر آن بر ترجمه» با روش توصیفی-تحلیلی به مقوله نسبیت‌های متمایز در زبان عربی و تأثیر آن بر ترجمه متون عربی در مقوله‌های زمان، عدد، جنسیت و... به ویژه متون کهن به فارسی پرداخته است.

شهریاز نیازی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «اکاوی بخشی از ترجمه رمان الشحاذ براساس الگوی نظری وینی و داربلینه» با در نظر گرفتن تکنیک‌های مطرح شده وینی و داربلینه به استخراج نمونه‌های تطبیقی از ترجمه رمان الشحاذ پرداخته است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد از روش‌های غیرمستقیم بالاخص روش همانندسازی بیشتر استفاده شده است.

۲. تفاوت پژوهش

در پژوهش‌هایی که تاکنون درباره نسبیت زبانی انجام شده غالباً این مسأله به طور عام مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به همین خاطر شاید بتوان گفت تنها تحقیق قابل مقایسه با این جستار، مقاله علیرضا نظری است. ایشان مقوله نسبیت زبانی را در قرآن کریم مورد ارزیابی قرار داده است در صورتی که نگارندگان این جستار با انتخاب ترجمه فارسی رمان

الشّاحذ در نظر دارند مسأله نسبیّت زبانی را در یکی از آثار معاصر مورد بحث و بررسی قرار دهند.

۳. چارچوب نظری پژوهش

براساس نسبیّت زبانی، هر زبان به گونه‌ای خاص حقایق دنیای پیرامون را به تصویر می‌کشد و انسان‌ها از دریچهٔ زبان، پدیده‌های بیرون را می‌بینند و بدان می‌اندیشند. هر چند برخی این دیدگاه را افراطی می‌دانند و آن را رد می‌کنند (باطنی، ۱۳۷۳: ۱۱۶) با وجود این، بحث نسبیّت زبانی در کتاب‌های زبان‌شناسی و انسان‌شناسی همچنان به قوت خود باقی است. الساندر و دورانتی زبان‌شناس و انسان‌شناس معاصر می‌گوید: «هر زبانی دایره‌ای را در اطراف مردمش ترسیم می‌کند و خروج از این دایره تنها با ورود هم‌زمان به زبان مردمی دیگر ممکن است. از این رو، یادگیری یک زبان خارجی باید غلبهٔ دیدگاهی جدید بر نگرش کیهانی قبلی فرد باشد» (دورانتی، ۱۳۹۵: ۱۰۹). شاید بتوان گفت تفاوت در تقسیم‌بندی رنگ‌های نور ناشی از همین دایره زبانی باشد؛ برخی از اقوام آن را به ۲ پاره و برخی به ۵ پاره و بعضی نیز به ۷ یا ۱۱ پاره تقسیم کرده‌اند (لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۹۵: ۴۶). اسکیموها برای انواع مختلف برف ۱۲ واژه دارند و در زبان عربی برای بیش از ۳۰ نوع شتر اسامی جداگانه‌ای وجود دارد (صفوی، ۱۳۸۸: ۲۱). همچنین می‌توان به توالی زمان‌ها در زبان انگلیسی و فارسی اشاره کرد. در زبان انگلیسی توالی زمان‌ها کاملاً رعایت می‌شود. در نتیجه اگر جمله در این زبان با زمان گذشته شروع شود، بقیهٔ افعال از آن تبعیت می‌کنند: I knew that he wouldn't com.

این عبارت را در فارسی به صورت «من می‌دانستم که او نخواهد آمد» و یا «من می‌دانستم که او نمی‌آید» (همان: ۲۳)، می‌توان ترجمه کرد. در نتیجه رعایت توالی زمان‌ها در زبان فارسی شرط نیست.

با این اوصاف نسبیّت زبانی حقیقتی است که نمی‌توان آن را به راحتی انکار کرد و همانطور که قبلاً اشاره شد در دو سطح واژگان و ساختار قابل بررسی است.

۴. نسبیّت زبانی در سطح واژگان

برای توضیح نسبیّت زبانی در سطح واژگان بین زبان عربی و فارسی می‌توان به اعضای بدن اشاره کرد. در زبان فارسی برای مفهوم «دست» فقط یک واژه وجود دارد (صفوی، ۱۳۸۸: ۲۱) در صورتی که در زبان عربی کلماتی مانند؛ ید، راحة، ذراع وجود دارد و می‌تواند بر دست دلالت کند. در مثال ذیل، ملاحظه می‌شود دهقانی کلمه ذراع را به دست ترجمه کرده و کاملاً درست است.

وعندما أحاط خاصرتها بذراعه (محموظ، ۲۰۱۰: ۵۳)

وقتی دست‌هایش را به دور کمر او حلقه کرد (دهقانی، ۱۳۸۸: ۶۴)

همچنین می‌توان به فعل عربی «مشی» اشاره کرد. معادل مشهور این فعل در زبان فارسی راه رفتن است. با وجود این، همین فعل ممکن است برای معانی دیگری نیز به کار رود که در زبان فارسی از آن به قدم زدن یا پیاده رفتن تعبیر شود (باطنی، ۱۳۷۳: ۱۷۵) که هر کدام برای اشاره به نوع خاصی از راه رفتن به کار می‌رود. به همین دلیل، اگر در ترجمه عبارت ذیل دقت شود:

التزم برياضة منتظمة كالمشي (محموظ، ۲۰۱۰: ۱۰)

ترجمه: به طور منظم ورزش کن، مثلاً راه برو (دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۴)

ملاحظه می‌شود محمد دهقانی مسأله نسبیّت زبانی را در برگردان این فعل مدنظر قرار نداده است؛ چراکه در زبان فارسی اگر بخواهیم از راه رفتن به عنوان یک ورزش تعبیر کنیم از کلماتی مانند: پیاده رفتن، پیاده‌روی و یا قدم زدن استفاده می‌کنیم. در نتیجه به نظر می‌رسد بهتر بود این عبارت به شکل زیر ترجمه شود:

ترجمه پیشنهادی: یک ورزش رو مانند پیاده‌روی به طور منظم انجام بده.

از دیگر موارد قابل بحث در حوزه واژگانی نسبیّت زبانی، موضوع اوقات شبانه‌روز است که در این مقاله به طور مفصل بدان پرداخته خواهد شد.

۴-۱. نسبیت زبانی در سطح ساختار

در حوزهٔ ساختار می‌توان به مبحث مثنی اشاره کرد. همانطور که می‌دانیم زبان عربی علاوه بر دو صیغهٔ مفرد و جمع، دارای صیغهٔ مثنی است که برای اشاره به دو شخص یا دو شیء به کار می‌رود. حال آنکه زبان فارسی فقط حاوی دو صیغهٔ مفرد و جمع است و برای اشاره به دو شیء یا دو شخص غالباً از صیغهٔ جمع استفاده می‌شود. در مثال زیر، ملاحظه می‌شود محمد دهقانی واژهٔ مثنای «ساقیها» را به درستی به صورت جمع برگردانده است.

أَلَقْتُ الشَّمْسَ عَلٰی حَجْرِهَا وَ سَاقِيهَا فَيضاً مِنْ شِعَاعِهَا الَّذِي يَبْرُقُ لِأَلَاءِ فَوْقِ سَطْحِ النَّيْلِ
(محفوظ، ۲۰۱۰م: ۷۳).

ترجمه: پرتویی از آفتاب، که بر فراز نیل می‌درخشید، بر زانوان و ساق‌های بئینه افتاده بود
(دهقانی، ۱۳۸۸: ۸۵).

این مسأله در ترجمه از فارسی به عربی به خصوص در ترجمهٔ اعضای زوج بدن نیز باید مدنظر قرار گیرید. به عنوان مثال، اگر مترجمی بخواهد رمان «چشمهایش» اثر بزرگ علوی را به عربی ترجمه کند در برگردان عنوان باید از صیغهٔ مثنی استفاده کند و از ساختار زبان فارسی تبعیت نکند. با وجود این در برخی موارد ملاحظه شده مترجم در برگردان صیغهٔ مثنی به فارسی ناچار است از عدد «دو» استفاده کند. به عنوان مثال، می‌توان به مورد ذیل اشاره کرد:

تخیل تصادم سیارترین عند مفترق الطريق (محفوظ، ۲۰۱۰م: ۱۰۳).

ترجمه: می‌پنداشت دو ماشین بر سر چهارراهی با هم برخورد می‌کنند (دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۰۵).

از دیگر موارد ساختاری که در نسبیت زبانی بین دو زبان عربی و فارسی قابلیت بحث و بررسی را دارد، موضوع جنسیت است که در این جستار به تفصیل بدان پرداخته خواهد شد. اما همانگونه که قبلاً اظهار شد نویسندگان این جستار از مقوله‌های واژگانی تنها به ترجمهٔ اوقات شبانه‌روز خواهند پرداخت.

۴-۲. نسبت در اوقات شبانه روز

ابومنصور ثعالبی در کتاب «فقه اللغة و اسرار العریبة» (باب ۳۰، فصل ۱۷) اوقات شبانه‌روز در زبان عربی را به نقل از حمزة بن الحسن به صورت مندرج در جدول (۱) تقسیم‌بندی کرده است.

جدول (۱): اوقات شبانه‌روز در زبان عربی به نقل از حمزة بن الحسن

الصبح	الغروب
الصبح	العشی
الفجر	الاصیل
البحر	القصر
البهرة	العصر
الزلفه	الرواح
الزلة	الظهيرة
الفحمة	الهجرة
السدفة	الضحی
العتمة	الغدوة
العسق	البکور
الشفق	الشروق

منبع: الثعالبی، ۲۰۰۰: ۳۴۸

باطنی در کتاب زبان و تفکر، تقسیم‌بندی اوقات شبانه‌روز در زبان فارسی را به صورت جدول (۲) نشان داده است.

جدول (۲): تقسیم‌بندی اوقات شبانه‌روز در زبان فارسی

پگاه			۶
			۷
پیش از ظهر	صبح		۸
			۹
			۱۰
نیم‌روز		روز	۱۱
			۱۲
بعد از ظهر	عصر		۱۳
			۱۴
			۱۵
عصر			۱۶
			۱۷
غروب			۱۸
			۱۹
سرشب	شامگاه		۲۰
			۲۱
نیمه شب		شب	۲۲
			۲۳
شبانگاه	شبانگاه		۲۴
			۱
			۲
			۳
			۴
			۵

منبع: باطنی، ۱۳۷۳: ۱۷۲

با مقایسه این دو جدول، مشاهده می‌شود تقسیم‌بندی اوقات شبانه‌روز در زبان عربی و فارسی کاملاً منطبق نیست. به همین دلیل مترجم در برگردان اصطلاحات مربوط به اوقات شبانه‌روز باید این عدم تطابق را مدنظر قرار دهد؛ چراکه عدم توجه به نسبیّت زبانی در این مورد ممکن است، باعث شود فضای به تصویر کشیده شده در متن مقصد هماهنگ با متن مبدأ نباشد و یا حتی موجب سردرگمی خواننده متن مقصد شود؛ در ترجمه رمان الشحاذ نیز مشاهده می‌شود که دهقانی در برخی موارد، نسبیّت زبانی را در ترجمه اصطلاحات مربوط به اوقات شبانه‌روز مدنظر قرار نداده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

سفعت ریح شتویة نوافذ المکتب وانقلب الأصبیل لیلاً (محفوظ، ۲۰۱۰: ۸۶)

ترجمه: بادهای زمستانی بر پنجره‌های دفتر وزید و غروب به شب بدل شد (دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۰۱)

این عبارت بخشی از متنی است که نویسنده در آن فضای بیرون از دفتر عمر شخصیت اصلی داستان گدا را به تصویر می‌کشد. به یکباره باد زمستانی همراه با ابر وزیدن می‌گیرد و ساعات عصر را تبدیل به شب می‌کند. اگر نگاه دوباره‌ای به جدول تقسیم اوقات شبانه‌روز در زبان عربی بیندازیم، ملاحظه خواهیم کرد که واژه «أصبیل» در زبان عربی زیرمجموعه اوقات روز است؛ یعنی آفتاب هنوز غروب نکرده و هوا روشن است. سپس باد زمستانی همراه با ابر، فضا را دربر می‌گیرد و روز تبدیل به شب «لیل» می‌شود. در واقع جمله عربی نوعی تضاد را به ذهن خواننده القا می‌کند؛ تضاد بین شب و روز، تضاد بین تاریکی و روشنایی. در صورتی که در ترجمه فارسی چنین تضادی مشاهده نمی‌شود، زیرا مترجم به جای «أصبیل» واژه غروب را به کار برده است. واژه غروب علاوه بر اینکه در عرف عام تاریکی را در ذهن القا می‌کند در جدول اوقات شبانه‌روز در زبان فارسی نیز زیرمجموعه شب است. در نتیجه به نظر می‌رسد اگر به جای واژه «أصبیل» ساعات عصر یا اواخر عصر را به کار ببریم، ترجمه به متن عربی نزدیک‌تر می‌شد.

ترجمه پیشنهادی: بادهای زمستانی بر پنجره‌های دفتر وزید و اواخر عصر را تبدیل به شب نمود.

رأيت أن أدعوك لتشهدى معى الغروب ...

همت بالاعتذار فيما بدا له، كان يعلم أن ذاك وقت خروجها مع أمها وأختها لنزهة الأصيل
على الكورنيش^۱ (محفوظ، ۲۰۱۰: ۲۹)

ترجمه: بئینه خواست عذرخواهی کند و برود. عمر می دانست که طبق معمول می خواهد با
مادر و خواهرش به گردش شامگاهی در بلوار برود (دهقانی، ۱۳۸۸: ۳۷).

این متن بخشی از دیالوگی است که بین عمر و دختر بزرگش بئینه رد و بدل می شود. عمر از بئینه می خواهد که در بالکن کنار او بشیند و غروب آفتاب را نظاره کند، اما بئینه دوست داشت معذرت خواهی کند و به مادر و خواهر کوچک تر خود ملحق شود که در طول اقامتشان در شهر اسکندریه هر روز عصر برای گردش به ساحل رود نیل می رفتند. با توجه به عبارتی که از زبان عمر نقل می شود هوا هنوز روشن است و آفتاب غروب نکرده در نتیجه به نظر نمی رسد به کار بردن واژه شامگاه، که در زبان فارسی زیرمجموعه شب است و تاریکی را تداعی می کند به عنوان معادل برای «أصیل» چندان دقیق باشد. بنابراین، به نظر می رسد اگر دهقانی به جای شامگاه واژه عصر را به کار می برد، فضای مورد نظر نویسنده را بهتر به زبان فارسی منتقل می کرد:

ترجمه پیشنهادی: بئینه خواست عذرخواهی کند و برود. عمر می دانست که طبق معمول می خواهد با مادر و خواهرش به گردش عصرگاهی بر روی بلوار برود.

علی ضفاف النيل أو فى الشرفه أو فى الصحراء خرس الفجر (محفوظ، ۲۰۱۰: ۱۲۹)

ترجمه: بر سواحل نیل یا در بالکن یا در بیابان صبح خاموش بود (دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۵۰)

واژه «فجر» در زبان عربی زیرمجموعه اوقات شب است. همچنین معادل آن در زبان فارسی؛ یعنی بامداد یا سپیده دم، جزئی از شب به شمار می آید در صورتی که صبح (با

۱. واژه کورنیش (corniche) از زبان فرانسه وام گیری شده است و به جاده ای اطلاق می شود که روی ساحل کشیده می شود (آذرنوش، ۱۳۹۳: ۹۱۸).

توجه به جدول (۲)) در زبان فارسی زیرمجموعه روز است؛ یعنی زمانی که آفتاب برآمده و روشنایی همه جا را در بر گرفته است. در نتیجه به نظر می‌رسد مترجم در اینجا نیز نسیت زبانی در اوقات شبانه‌روز را رعایت نکرده است و بهتر بود واژه سپیده دم را به کار می‌برد: ترجمه پیشنهادی: بر سواحل نیل یا در بالکن یا در بیابان سپیده دم خاموش بود. ممکن است برخی این ایراد را مته به خشخاش به حساب آورند و آن را سخت‌گیری بی‌مورد بدانند. در صورتی که اگر فضای کلی متن مدنظر قرار گیرد، ملاحظه می‌شود که این ایراد چندان هم بی‌مورد نیست. در پاراگراف طولانی که این عبارت جزو آن است در جملات بعدی می‌خوانیم:

وخاطبت المقاعد والجدران والنجوم والظلام (محفوظ، ۲۰۱۰: ۱۲۹)
ترجمه: با مبلها و دیوارها و تاریکی سخن گفتم (دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۵۰)

یقیناً خواننده متن فارسی با خواندن این عبارت سردرگم می‌شود. اگر زمانی که راوی توصیف می‌کند، صبح است، پس چرا باید فضا تاریک باشد و ستارگان بدرخشند؟ همچنین در عبارت‌های پایانی همین پاراگراف می‌خوانیم:

وتعذر التنبؤ بطلوع الشمس (محفوظ، ۲۰۱۰: ۱۲۹)
ترجمه: و خبر دادن از طلوع آفتاب دشوار گشت. (دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۵۰)

حال آیا امکان ندارد این سؤال در ذهن خواننده شکل گیرد که اگر آفتاب طلوع نکرده چگونه می‌تواند صبح باشد؟ اما با به کار بردن واژه سپیده دم همه این ابهامات برطرف می‌شود و متن از انسجام بهتری برخوردار خواهد شد.

استلقت علی ظهري فوق الحشائش رانيا إلى الأشجار الراقصة بملاطفات النسيم في الظلام.
أنتظر وغن طال الانتظار. وإذا بأقدام تقترب وصوت يهمس:
- مساء الخير يا عمر (محفوظ، ۲۰۱۰: ۱۴۴)

ترجمه: روی علف‌ها دراز کشیدم و به درختان خیره شدم که از نوازش نسیم در تاریکی می‌رقصیدند. انتظار می‌کشیدم هرچند انتظار طولانی است. ناگهان گام‌هایی نزدیک می‌شود و صدایی آهسته می‌گوید:
- عصر بخیر، عمر (دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۶۷).

در کتاب المنجد در تعریف مساء الخیر آمده، «سلامی است که در هنگام مساء رد و بدل می‌شود». همچنین در کتاب المعجم الوسیط در تعریف واژه مساء آمده، «مساء مقابل صبح است و از بعدازظهر تا نیمه شب امتداد دارد» (الوسیط، ۱۹۸۹: ۸۷۰). در برخی از فرهنگ‌های لغت دو زبانه برای واژه مساء سه معادل شب، بعد از ظهر و عصر ذکر شده است (المورد، ۱۳۸۵: ۹۷۲). از مجموع آنچه در کتاب‌های لغت ذکر شده، نتیجه می‌گیریم در زبان عربی برای سلام دادن دو اصطلاح وجود دارد؛ یکی صباح الخیر که برای قبل از ظهر به کار می‌رود و دیگری مساء الخیر که برای بعدازظهر تا نیمه شب استفاده می‌شود. تقابل اصطلاحات سلام دادن در زبان عربی و فارسی در جدول (۳) نمایش داده شده است.

جدول (۳): تقابل اصطلاحات سلام دادن در زبان عربی و فارسی

مساء الخیر		الظهر	صبح الخیر
شب بخیر	عصر بخیر	ظهر	صبح بخیر

منبع: یافته‌های پژوهش پرونده‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

با توجه به جدول (۳)، ملاحظه می‌شود که برای اصطلاح عربی مساء الخیر، سه معادل در زبان فارسی وجود دارد. در نتیجه مترجم جهت معادل‌یابی درست باید سیاق متن را مدنظر قرار دهد تا بفهمد اصطلاح مساء الخیر در متن عربی در چه زمانی از شبانه‌روز به کار رفته؛ بعدازظهر، عصر یا شب، سپس با توجه به آن معادل مناسب را برای ترجمه خود اختیار کند. اگر نگاه دوباره‌ای به متن عربی بیندازیم، ملاحظه می‌شود نویسنده واژه تاریکی را به کار برده است؛ «رانیا إلى الأشجار الراقصة بملاطفات النسیم فی الظلام». این

واژه ثابت می‌کند اصطلاح مساء الخیر زمانی به کار رفته که هوا تاریک بوده است. در نتیجه ترجمه کردن آن به «عصر بخیر» خالی از اشکال نیست، اما با توجه به اینکه اصطلاح «شب بخیر» غالباً برای خداحافظی به کار می‌رود نه سلام کردن، بهتر است عبارت مساء الخیر در متن عربی به سلام یا وقت بخیر ترجمه شود.

۵. جنسیت

بر اساس نظریه نسبیّت زبانی، انسان‌ها از دریچه زبان، جهان پیرامون خود را نظاره می‌کنند. برخی از زبان‌شناسان بر این باورند که ساختارها برای انتقال معنی به کار می‌روند و خود منجر به تولید معنی نمی‌شوند و اصولاً بحث در مورد ارتباط مقوله جنس در زبان با واقعیات جهان خارج را بی‌مورد می‌دانند (علی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۸۲). با وجود این برخی دیگر چگونه گفتن را دلیل بر چگونه فکر کردن می‌دانند (همان: ۸۲). در هر حال، خواه مقولات ساختاری یا دستوری در جهان‌بینی سخنوران زبان مؤثر باشد یا نباشد، نمی‌توان منکر آن شد که این تفاوت‌ها در شیوه تعبیر از پدیده‌های طبیعی و انسانی مؤثر هستند و مترجم در برگردان از زبان مبدأ به مقصد باید آن‌ها را مدنظر قرار دهد. یکی از این مقوله‌های ساختاری جنسیت است.

در هر زبانی می‌توان نشانه‌هایی از تمایز میان دو جنس مؤنث و مذکر را مشاهده کرد. به عنوان مثال، در زبان فارسی واژه‌هایی مانند: زن و مرد، دختر و پسر، عمه و عمو، خاله و دایی و... وجود دارد که بر تمایز جنسیتی دلالت دارد (شیری، ۱۳۸۶: ۴۲)، اما در برخی زبان‌ها مانند زبان عربی این تمایز گستره وسیعی را دربر می‌گیرد و شامل اسم‌ها، اسم‌های اشاره، اسم‌های موصول، أفعال و ضمائر مربوط به آن‌ها می‌شود. با توجه به اینکه در این جستار مبحث جنسیت فقط در افعال و ضمائر مورد بحث قرار می‌گیرد، جدول (۴) جهت مقایسه ضمائر عربی و فارسی ارائه شده است. اگر از ضمائر مثنی که در عربی برای مذکر و مؤنث به‌طور یکسان به کار می‌رود، چشم‌پوشی شود، تقابل ضمائر عربی و فارسی را می‌توان مطابق آنچه در جدول (۴) است، نشان داد.

جدول (۴): مقایسه ضمائر عربی و فارسی

زبان	مخاطب مفرد	مخاطب جمع	غایب مفرد	غایب جمع	متکلم
عربی	أنتَ / أنتِ	أنتم / أنتن	هو / هي	هم / هن	أنا / نحن
فارسی	تو	شما	او	آنها	من / ما

منبع: یافته‌های پژوهش

براساس جدول (۴) بجز ضمائر متکلم که در دو زبان تناظر یک به یک بین آن‌ها وجود دارد در صیغه‌های غایب و مخاطب، تطابق کامل بین ضمائر نیست و این ناشی از عدم وجود جنسیت در زبان فارسی است.

نبود جنسیت در افعال و ضمائر فارسی گاهی ترجمه به این زبان را به‌خصوص از زبان‌هایی که دارای جنسیت گسترده هستند، مشکل می‌سازد. در نتیجه مترجم باید در مدنظر قرار دادن نسبیّت جنسیتی دقیق عمل کند تا ترجمه از اشتباه و یا ابهام، مصون بماند. در ترجمهٔ دهقانی ملاحظه می‌شود که وی غالباً این نسبیّت را لحاظ کرده است و به عنوان نمونه می‌توان به مثال زیر اشاره کرد:

وتقلبت فی الفراش علی وجهها فانحسر طرف القميص عن نصفها التحتانی العاری، فانزلق من الفراش متجهاً نحو الشرفة (محفوظ، ۲۰۱۰: ۴۴)
ترجمه: زینب در رختخواب غلتی زد و پیراهنش از نیمه پایین بدنش که برهنه بود پس رفت. عمر از رختخواب بیرون آمد و به بالکن رفت (محفوظ، ۱۳۸۸: ۵۲).

این متن در توصیف عمر و زینب، همسر اوست. با وجود اینکه در متن عربی ذکر از نام آن‌ها نیست، خواننده عرب به راحتی و به کمک صیغه افعال می‌تواند معنی متن را دریابد. در صورتی که ترجمهٔ آن به فارسی بدون اضافه کردن نام زینب و عمر باعث ابهام در متن می‌شود و خواننده متن فارسی را سردرگم می‌کند. در نتیجه مشخص شدن مرجع فعل غلت زدن و بیرون رفتن الزامی به نظر می‌رسد و تنها راه اضافه کردن نام زینب و عمر حاصل می‌شود.

با وجود این در ترجمه دهقانی عباراتی دیده می‌شود که به نظر می‌رسد در برگردان آن‌ها، نسیت جنسیتی لحاظ نشده و در نهایت ترجمه برای خواننده متن فارسی چندان واضح نیست که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ويوم الجمعة سعى إلى بثينة في الشرفة وهي تسقى أصص الورد. طالعها بابتسامة مرتبة فوثبت نحوه مرحبة وأولته خدها ليلثمه. ورغم إشراقها لمح في نظرتها المتهربة عتابا كالعبير الواني.

- أوحشتني جدا!

فعض باطن شفثيه و قال... (محفوظ، ۲۰۱۰: ۶۶)

ترجمه: روز جمعه بئینه را در بالکن دید که گلدان گل سرخ را آب می‌داد. با لبخندی پریشان او را نگریست و بئینه هم شادمان به سویش رفت و گونه‌اش را پیش برد تا عمر بیوسدش. با اینکه شاد بود در نگاه گریزش سرزنشی چون رایحه‌ای ملایم دیده می‌شود. - واقعا دل واپسم کردی.

لبانش را گاز گرفت و گفت... (دهقانی، ۱۳۸۸: ۷۷).

همانطور که ملاحظه می‌شود، در متن عربی برای پی بردن به معنای جملات، خواننده ملزم نیست به سیاق رجوع کند و از طریق صیغه افعال به راحتی می‌تواند معنی جملات را متوجه شود. در صورتی که در ترجمه فارسی، خواننده ناچار است به سیاق تکیه کند تا معنا را به درستی دریابد. در جمله اول به خاطر مقدم شدن نام بئینه دریافت معنی کمی راحت‌تر انجام می‌شود، اما در جمله دوم «با لبخندی پریشان او را نگریست»، مرجع فعل نگریست از طریق سیاق و پس از خواندن جمله بعد مشخص می‌شود. مرجع فعل «شاد بود» را نیز نه با تکیه بر سیاق، بلکه با حدس و گمان می‌توان فهمید. همچنین مرجع فعل «گاز گرفت» را از طریق سیاق و با خواندن عبارت بعدی می‌توان مشخص کرد. در واقع خواننده ترجمه فارسی جهت دریافت معنی جملات، مدام باید به عبارات قبل و بعد رجوع کند و این موجب گسستگی در ذهن می‌شود و در نهایت لذت مطالعه را کم می‌کند. به نظر می‌رسد

در اینجا مترجم باید نسبیت جنسیتی را مدنظر قرار می‌داد و با تکرار نام شخصیت‌ها آن را حل می‌کرد:

ترجمه پیشنهادی: روز جمعه عمر وارد بالکن شد. بئینه در آنجا به گلدان‌ها آب می‌داد. عمر با لبخندی پریشان او را نگریست. بئینه نیز شادمان به سویش رفت و گونه‌اش را پیش برد تا او را ببوسد. با وجود اینکه بئینه شاد بود، در نگاه گریزانش سرزنشی چون رائحه‌ای ملایم دیده می‌شد.

- نگرانم کردی.

عمر لبانش را گاز گرفت و گفت...

در ترجمهٔ پیشنهادی نام عمر و بئینه هر کدام سه بار تکرار شده است که برای رفع ابهام در متن ضروری به نظر می‌رسد. در حقیقت در زبان فارسی و به‌خصوص در متون ادبی به منظور جبران عدم تفکیک جنسیتی نام شخصیت‌ها تکرار می‌شود.

رفع حاجبیه الکثیفین فی دهش:

- نعم .. لاحظت انهماکها فی الکتابه، وأنها تمزق ما تکتب ثم تعید کتابته، وأخیرا اعترفت لی بأنّها تکتب شعرا فضحکت وقلت لها..

وترددت فسألها (محفوظ، ۲۰۱۰: ۲۸)

ترجمه: عمر ابروهای پهن خود را با شگفتی بالا برد.

- حُب .. می‌دیدم که غرق نوشتن است و هر چه می‌نویسد پاره می‌کند و باز از نو می‌نویسد. تازگی پیش من اعتراف کرد که شعر می‌نویسد، خندیدم و بهش گفتم ..

لحظه‌ای تردید کرد. عمر پرسید:

- بهش چی گفتمی (دهقانی، ۱۳۸۸: ۳۶)

این متن، بخشی از گفت‌وگوی بلندی است که بین عمر و همسرش زینب رد و بدل می‌شود. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در جمله «حُب .. می‌دیدم که غرق نوشتن است ...» قرینه‌هایی وجود ندارد که مشخص کند این جمله را عمر می‌گوید یا زینب. البته باید اذعان

کرد این اشکال بر متن عربی نیز وارد است. مخصوصاً که در نسخه چاپ دارالشروق بعد از کلمه «دهش» دو نقطه آمده که خود دال بر نقل قول است و این توهم را در خواننده ایجاد می‌کند که جمله بعد، یعنی «نعم..لاحظت انهماکها فی الکتابه، و أنها تمزق..» را عمر می‌گوید. در صورتی که این جمله از زبان زینب روایت شده است و البته مترجم به درستی آن را به زینب نسبت داده است. اما اشکال اینجا است که خواننده متن فارسی فقط با خواندن عبارت بعد، یعنی «لحظه ای تردید کرد. عمر پرسید» متوجه می‌شود که این عبارت را زینب گفته است نه عمر؛ زیرا در جملات قبل قرینه‌هایی برای آن وجود ندارد. به همین خاطر به نظر می‌رسد اگر مترجم نسیت جنسیتی را لحاظ می‌کرد و در عبارت اول نام زینب را در گروه اضافه می‌کرد، این ابهام برطرف می‌شد:

ترجمه پیشنهادی: عمر ابروهای پهن خود را با شگفتی بالا انداخت. [زینب ادامه داد]:

ندت عنه آهة فرح كأنه سیستعمل الذهب لأول مرة.

- حبیبی .. (محفوظ، ۲۰۱۰: ۸۰)

ترجمه: عمر آهی از سر شادی برکشید گویی نخستین بار است که طلا می‌بیند.

- عشق من .. (دهقانی، ۱۳۸۸: ۹۵).

این عبارت بخشی از گفت و گویی است که بین عمر و زینب رد و بدل می‌شود. زینب در ادامه از طلا به عمر هدیه می‌دهد. عمر شادمان آهی می‌کشد و می‌گوید: «عشق من». در عبارت عربی تاء تأنیث در «حبیبی» مشخص می‌کند این عبارت از زبان عمر نقل می‌شود. حال آنکه در ترجمه معلوم نیست که عبارت «عشق من» را چه کسی می‌گوید عمر یا زینب. ممکن است کسی ایراد بگیرد که فعل آه کشیدن متضمن گفتن نیز هست. در جواب باید گفت، با توجه به اینکه بین عبارت «عشق من» و فعل آه کشیدن جمله «گویی نخستین بار است که طلا می‌بیند» جدایی انداخته، از این رو، برداشت چنین معنایی از فعل آه کشیدن تضعیف می‌شود.

به نظر می‌رسد مترجم جهت رعایت نسبیّت جنسیتی و رفع ابهام بهتر بود فعل گفتن را به آخر جمله اضافه می‌کرد تا مشخص شود عبارت «عشق من» از زبان عمر روایت می‌شود: ترجمه پیشنهادی: عمر که گویی نخستین بار طلا می‌بیند آهی از سر شادی برکشید و گفت.

نتیجه‌گیری

همانگونه که دیدیم، عدم تقارن زبان فارسی و عربی در بحث واژگانی «اوقات شبانه‌روز» و ساختاری «جنسیت» در این رمان به وضوح این مسأله از بحث نسبیّت زبانی را به اثبات می‌رساند که عدم توجه مترجم به آن، باعث بروز لغزش‌ها و اشتباهاتی در ترجمه می‌شود. مترجم کتاب الشّحاذ، محمد دهقانی به خوبی توانسته است از پس ترجمهٔ این کتاب برآید، اما در برخی موارد از ترجمهٔ ایشان، شاهد اشتباه‌هایی در ترجمه هستیم.

در مقولهٔ جنسیت از بحث نسبیّت زبانی، مترجم بدون توجه به تفاوت‌های ساختاری دو زبان، زبان عربی را به همان شکل در زبان مقصد وارد کرده که به موجب این امر، خواننده در یافتن مرجع‌های ضمائر دچار سردرگمی می‌شود به‌خصوص در قسمت‌هایی از داستان که گفت‌وگوهای بین شخصیت‌های مرد و زن در جریان است.

در بحث واژگانی «اوقات شبانه‌روز» از آنجا که تا به حال برش‌بندی‌های زمانی در این دو زبان صورت نگرفته بود، لازم دانسته شد این بحث در پژوهش گنجانده شود تا ضمن تشریح آن در دو زبان فارسی و عربی، بتوانیم به مشکلات مترجمان به خاطر آگاهی کمی که نسبت به این مقوله داشته با ذکر مثال‌هایی از این کتاب به اهمیت آن صحنه گذاشت. در این رمان نیز شاهد چنین لغزش‌های از محمد دهقانی هستیم که به عدم توجه ایشان به برش‌بندی‌های زمانی دو زبان و قرینه‌های موجود در متن برمی‌گردد. همانطور که در مثال‌های داخل متن از آن یاد کردیم، دهقانی کلمه «مساءالخیر» را بدون در نظر گرفتن موقعیت این عبارت در جمله و نیز اکتفا کردن به ترجمه رایج آن در فرهنگ لغت‌ها به صورت «عصر بخیر» ترجمه کرده است؛ بنابراین مقوله نسبیّت زبانی واقعیتی غیرقابل انکار است که مترجم در برگردان از زبانی به زبان دیگر باید آن را همیشه لحاظ کند.

در نهایت یادآور می‌شود مثال‌های ارائه شده در این پژوهش از ارزش ترجمه دهقانی نمی‌کاهد و همزمان می‌تواند الگویی هرچند کوچک برای مترجمان تازه کار باشد تا چنین مواردی را در ترجمه مورد اغماض قرار ندهند.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۹۳). *فرهنگ معاصر عربی-فارسی*. چ ۱۹. تهران: نشر نی.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). *زبان و تفکر: مجموعه مقالات زبان‌شناسی*. چ ۵. تهران: فرهنگ معاصر.
- بعلبکی، منیر. (۱۳۸۵). *المورد*. ترجمه محمد مقدس. چ ۳. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ترادگیل، پیتر. (۱۳۷۶). *زبان‌شناسی اجتماعی*. ترجمه محمد طباطبائی. چ ۱. تهران: نشر آگه.
- ثعالبی، ابومنصور. (۲۰۰۰). *فقه اللغة و اسرار العربیة*. ط ۲. بیروت: المكتبة العصرية.
- خجسته‌پناه، صادق. (۱۳۹۰). «رابطه زبان و تفکر: فرضیه نسبیّت زبانی ساپیر و ورف و نقدی بر آن»، *زبان و ترجمه*. www.khojasteh.mihanblog.com. ۱۳۹۷/۱۱/۲۰.
- دورانتی، الساندرو. (۱۳۹۵). *زبان‌شناسی زبان‌شناختی*. ترجمه رضا مقدم کیا. چ ۱. تهران: نشر نی.
- شیری، علی‌اکبر. (۱۳۸۶). *درآمدی بر گویش‌شناسی*. چ ۱. تهران: نشر مازیار.
- صفوی، کورش. (۱۳۸۸). *هفت گفتار درباره ترجمه*. چ ۶. تهران: نشر مرکز.
- علی‌نژاد، بتول. (۱۳۸۴). «مبانی شناختی مقوله جنس در زبان فارسی». *نشریه ادب و زبان*. ش ۱۷. ص ۱۰۴-۸۱.
- لطفی پورساعدی، کاظم. (۱۳۹۵). *درآمدی به اصول و روش ترجمه*. چ ۱۱. تهران: مرکز نشر.
- معجم اللغة العربية بالقاهرة. (۱۹۸۹). *المعجم الوسيط*. ط ۲. مصر: مكتبة الشروق الدولية.
- مورن، ادگار. (۱۳۷۰). *سرمشق گمشده*. ترجمه علی اسدی. چ ۱. تهران: انتشارات سروش.